

ارمغانِ موم

جتاری در شاهنامه

شاهرخ مسکوب



نشرنی

مسکوب، شاهرخ، ۱۳۰۴ - ۱۳۸۴.

ارمغان مور (جستاری در شاهنامه) / شاهرخ مسکوب. - تهران:

نشر نی، ۱۳۸۴.

۲۷۵ ص.

ISBN 964-312-783-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: به صورت زیر نویس.

۱- فردوسی ابوالقاسم، ۳۲۰-۹۲۱۶. شاهنامه - نقد و تفسیر
۲- حماسه و حماسه سرایی الف. فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۰-۹۲۱۶.
شاهنامه. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان. شاهنامه. شرح.

۸ تا ۱/۲۱

PIR

م ن / ش ۲۷۳ ف

۲۲۹۵

۱۳۸۴

الف ۵ / م

۱۳۸۱

م ۸۴-۴۰۸۶

کتابخانه ملی ایران



نشر نی

تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی مغیری، شماره ۵۸، کد پستی ۱۴۱۳۷

تلفن: ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵

www.nashreni.com

دفتر فروش: خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۵۱۲

تلفن: ۶۴۹۸۲۹۳، فکس: ۶۴۹۸۲۹۴

کتابفروشی: خیابان کریم خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹

تلفن ۸۹۰۱۵۶۱

ارمغان مور

جستاری در شاهنامه

شاهرخ مسکوب

• چاپ اول ۱۳۸۴ تهران • تعداد ۳۳۰۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-783-4

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۷۸۳-۴

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

«به تن مُردن و به نام ماندن»

شاهرخ مکتوب پیش از آنکه غلط گیریِ حروف چینی این کتاب را به پایان رساند روز سه شنبه ۲۳ فروردین در بیمارستانی در پاریس درگذشت. پیکر او هفته بعد در بهشت زهرا در قطعه هنرمندان به خاک سپرده شد. وقتی من خود را به بالین او رساندم نخستین سخنی درباره این کتاب بود. بازخوانی و غلط گیری اش را به عهده من گذاشت.

نگارش این اثر با زبان بی پیرایه و بی مانند آن بیش از هر نوشته دیگری توان شاهرخ را فرسود. عصا را جانش را کشید. بعضی از فصل ها را مکرر نوشت و باز نوشت تا به گفته خودش «داد سخن داده شود». قلم به سختی پیش می رفت و فکرش پریشان و پیوسته در غلیان بود. عمری به فردوسی و شاهنامه عشق ورزیده بود و این بدودش با هر دو بود. نمی خواست واپسین سخنی را بی پروا ادا کند. سخن را «نوشداروی زندگی و پادزهر مرگ» می دانست. یادش پایدار و گرامی باد.

بدیهی است گناه هر گونه سهو و خطای چاپی در این کتاب به گردن من است.

حسن کامشاد

اردی بهشت ۱۳۸۲

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار
۲۱	زمان
۶۹	آفرینش
۱۰۷	تاریخ
۱۵۷	جهان‌داری
۲۰۹	سخن

پیش‌گفتار

ارمغان مور جستاری است دربارهٔ چند مفهوم بنیادی شاهنامه و در پنج فصل: زمان، آفرینش، تاریخ، جهاننداری و سخن.

زمان اول و آخر، آورنده و برندهٔ چیزها و رشتهٔ ناپیدایی است که این فصل‌ها را به هم می‌پیوندد. در اسطوره‌ای، زمان حتی پیش از آفرینش وجود داشت و در اسطوره‌ای دیگر نخستین آفریده است.

تاریخ، حکایت سرگذشت آدمی است در زمان.

جهاننداری گرداندن چرخ زمان است در گیتی، به راه مینو و سرانجام آنکه «سخن» چگونه می‌تواند شاعر را از دام زمان و برانکار برهاند، آن‌گونه که بمیرد بی آنکه مرده شود. چرا فردوسی می‌گوید پس از مرگ «نمیرم از آن پس که من زنده‌ام»؟

شاهنامه کتابی است «تاریخی»، هم شرح تاریخ ایران است در جهان، و هم از بدو پیدایش، خود ستون استوار تاریخ ایرانیان بوده است. از این گذشته شاهنامه اثری است برآمده از تاریخ و حاصل سنتی که - بجز اعتقاد و باورهای دینی و آگاهانه سراینده - سرچشمه در گذشته‌های دور و دراز دارد؛ از جمله در:

اساطیر و جهان‌بینی اوستایی

حکمت عملی، اخلاق و اندرزنامه‌های پهلوی

خدای نامک‌ها، فرهنگ سیاسی و اجتماعی ساسانی

فرهنگ نوشته و ناوشته مردم خراسان در نخستین قرن‌های اسلامی

آنچه از راه سنت شفاهی یا کتبی به مردم خراسان می‌رسید - دانسته و ای بسا ندانسته - دانش مردمی، تصور از دنیا و آخرت، اخلاق و رفتار، احساسات و عواطف ملی، جهان‌بینی و در یک سخن خاطره جمعی آنان را می‌ساخت و می‌پرورد. آنچه به فردوسی رسید نه صرفاً اندیشه‌های زروانی و مهری بود و نه آموزش‌های زردشتی و مزدیسنی و جز این، بلکه از سویی آمیزه سازگار - و گاه ناساز - همه آنها، یعنی خاطره جمعی ناپیدا بود و از سوی دیگر عقاید دینی و فرهنگ و ادب رسمی و مرسوم زمان.

از همین‌رو در این جستار کوشیده‌ام تا کتاب در جایگاه تاریخی خود نهاده و مطالعه شود. برای فهم و دریافتن شاهنامه کاویدن و شناختن تاریخ البته کافی نیست. زیرا این کتاب بیش از تاریخ، اثری شاعرانه است و کار شعر گردآوری دانش گذشتگان نیست، برگزشتن از بینش و دانش، اعتلای «خود آگاه و ناخود آگاه» اهل زمانه و آفرینش دید و دریافتی دیگرتر است.

خاطرهٔ جمعی از جمله در جامهٔ سنت، پیدا و ناپیدا در نسل‌های پیایی روان است تا روزی به خاک پُر برکتی برسد و درختی تناور و سایه‌افکن برویاند و یا، در شوره‌زاری، سرابی ما را به خود رها کند. سنت در صورتی پویا و زنده است که بتواند از خود درگذرد و خود را پشت سر گذارد؛ مانند رابطهٔ رودخانه با سرچشمه که اگر جریان نیابد مانداب است. سنت مرده یا تکرار سوگواری بر جنازه‌ای رفته است و یا تکرار بی‌اختیار و نابخود آیین‌های گذشته.

خاطرهٔ جمعی ناخودآگاه، خود تاریخ است، تاریخی که هست اما به «تاریخ بودن» خود آگاهی ندارد و بررسی آن شباهتی دارد به مطالعه و شناخت ناخودآگاه روان آدمی و در نتیجه تبدیل ناخودآگاه به خودآگاه و پیدا کردن پنهان. کاویدن و شناختن خاطرهٔ جمعی نیز بیداری لایه‌های خفتهٔ گذشته و غنای آگاهی تاریخی است. اگر سنت را چون کوهی در نظر آوریم که سنگ‌پاره‌های آن به مرور از دل زمین برآمده و سر به آسمان کشیده باشند، فردوسی بر آسمان‌گذار این کوه، بر ستیغ سنت ایستاده است. همراهی با او و ایستادن در کنارش چشم‌انداز گستردهٔ اقلیمی فرهنگی را به روی بیننده باز می‌کند؛ مثل وقتی که بر قلعهٔ دماوند - چون آفتابی بر فراز عالمی - ایستاده باشیم و از جنوب و شمال دشت خشک کویر و دریای سبز مازندران زیر پایمان باشد. فردوسی بلندترین کوه و حافظ - که سنت شعر غنایی را به نهایت رساند - زیباترین باغ جهان ماست.

تاریخ پیدایش و تدوین شاهنامه، منابع گذشته و سرنوشت بعدی آن تاکنون بیشتر با دریافت علمی و متعارف و از دیدگاه تاریخ ادبیات و نسخه‌شناسی و مانند آن مطالعه شده. پژوهش‌های «تاریخی-ادبی» و

ارجمند دانشمندان در این زمینه البته نخستین شرط شناخت حماسه ملی ایران و سراینده آن است. از همین رو تحقیقات عالمانه و پرتیمی نیز در این باره شده است. اما از اینها گذشته کتاب مانند هر اثر هنری بزرگ، یگرویه نیست و بسته به دریافت و دیدگاه نگرنده چهره‌های آشکار و ناآشکار دیگر نیز دارد. کار شاعری چون فردوسی آفرینش دید و دریافت و زیباشناسی تازه، پیدا کردن ناپیداست، نه مثلاً بازگویی منظوم خدای نامک، اسطوره‌های از یادرفته یا داستان‌هایی درهم از افسانه و تاریخ. کار او از سویی «یافتن» معنای درونی و ناخودآگاه تاریخ انسان و جهان است و از سوی دیگر باز نمود آن در سخنی که آینه درست‌نمای زیبایی است. و این خویشکاری شاعر تنها به یاری دانش «خودآگاه» به انجام نمی‌رسد؛ وگرنه دانشمندان شاعر بودند. این مهم را بسی بیشتر «ناخودآگاه» او به سرانجامی فرخنده می‌رساند.

غرض تکیه بر نادانی و بی‌خبری شاعر نیست، بلکه توجه به ندانسته‌ها، به «نادانستی» هاست؛ به آنچه در ما کار می‌کند و ما را می‌سازد بی‌آنکه بدانیم؛ اهمیت و اعتبار کارکرد نادانسته‌ها! مثل بعضی از داده‌های اساطیری و مفهوم‌های فرهنگی که در شاهنامه می‌بینیم اما هزار سال پیش برای فردوسی شناخته نبود و بعدها در حکم آثار زیرخاکی باستان‌شناسی، در گمانه‌زنی‌ها و کاوش‌های تاریخی و زبان‌شناسی و اسطوره‌شناسی و... کشف و شناخته شد. از این دست، برای نمونه، یکی دو مورد زیر را می‌توان به یاد آورد: رابطه اسطوره جمشید و سنت نوروز و منشأ ناشناخته آنها، یعنی تصور زروانی و مزدایی زمان در اندیشه فردوسی، همچنین است مفهوم اخلاق نظری و کاربرد اخلاق عملی یا برداشت حماسی از سازوکار پدیده‌های جهان، که احتمالاً ریشه و

خاستگاه آنها را باید در هستی‌شناسی مزدایی و وجود اهریمن و اهوره‌مزدا جست و یافت؛ چیزی که شاعر خود نمی‌توانست بداند. سرچشمه نظریه جهاننداری، «فلسفه سیاسی» و اندیشه دادورزی در شاهنامه نمونه دیگری است از همین دست.

باری، در اینجا ما با دو «نادانی»، با ناخودآگاه تاریخ و ناخودآگاه شاعر سروکار داریم که ناخودآگاهی دیگر، نادانی این نویسنده را نیز باید به آن همه افزود. کار نقد ادبی از جمله پرداختن به این نادانسته‌ها، کشف نادانی است. و ارمغان مورجد و جهدی است در این میدان، به قدر همت پر مدعا و دانش ناچیز نویسنده. در این جستار، برای توضیح پس‌زمینه اندیشه یا موضوعی، جابه‌جا و هربار به مناسبتی، به اسطوره‌های زروانی و مزدیسنی، اوستای کهن و متأخر و ادب دوره ساسانی، یا باورهای اسلامی روزگار فردوسی روی آورده شده. اما در اینجا غرض بررسی علمی دانسته‌های فرهنگی و «درون‌ذهنی» یا داده‌های واقعی و «برون‌ذهنی» نیست، تلاشی است برای رسیدن به دریافتی دیگر از جهان‌بینی شاهنامه، از داستانی، روایتی و گفتاری، جست‌وجویی به امید دستیابی به حقیقتی از نو.

اما حقیقت، وابسته و دربند واقعیت زمان و مکان است. هیچ حقیقت خدشه‌ناپذیر و فارغ از زمان و مکان وجود ندارد (و از جمله همین گزاره یاد شده). هنر نیز مانند حقیقت در نسبت با زمان و مکان دریافتنی و، به سبب همین «نسبیت»، فراتاریخی است، آثار ماندنی از زمان خود درمی‌گذرند و به نسبت هر دوره تاریخی، معنی تازه می‌یابند (اما از زمان فرانمی‌گذرند، زیرا اولاً خود محصول زمان هستند و ثانیاً همین‌که گفتیم «به نسبت هر دوره تاریخی»، آنها را در زمان وضع کرده‌ایم). هدف این

جستار بیشتر آن است که ببینیم امروز - در این زمان و مکان که در آنیم - از شاهنامه چه می‌توان دریافت. ارمغان مور با برخورداری از دانسته‌های امروزی بیشتر جوانی «نادانسته» های آن روزی و نگاه به ناخودآگاه شاعر است و گمان دارد که از این دیدگاه می‌توان به عرصه‌های تازه‌ای از هستی شعر و شاعر نظر افکند. صحبت بر سر آن است که ما خوانندگان کنونی از کار پیشینی شاعر چه می‌فهمیم. افزون بر روش علمی استادان تاریخ و ادب برای شناخت شعر و شاعر و دانستن خواست «آگاهانه» او، چگونه می‌توان دل‌گواهی و بینش درونی او، «آن را که یافت می‌نشود»، بازیافت؟ چگونه ناخودآگاه او، اکنون خودآگاه ماست؟

شاهنامه تاکنون بیشتر به عنوان شاهکاری ادبی، تاریخی، ملی و گنجینه خرد و فرزاندگی نگریسته و بررسی شده و می‌شود. شاید اینک وقت آن است که با برخورداری از انبوه این پشته‌های گرانبها، شاهنامه اندیشیده شود؛ همان‌گونه که فردوسی خود «تاریخ» را می‌اندیشید یا مثلاً سهروردی فلسفه خسروانی و هدایت خیام را در «پیام کافکا»، روزگار ما را! سرمشق‌های آموزنده از این دست (به‌ویژه در برخورد متفکران مغرب‌زمین با ادب خودشان) کم نیست. اما اندیشیدن نیازمند «شجاعت» است، نه به معنای بی‌باکی، پروا نکردن و ترس را نشناختن، بلکه به معنای پیروزی بر ترس؛ آن را آزمودن و از دامگاه آن برآمدن!

پیش‌ترها، گذشته از اندکی باسوادان، توده «خوانندگان» شاهنامه، شنوندگان بودند و کتاب را، به میانجی نقل‌ها یا دیگران، با دانش و دریافتی به فراخور زمان، از راه گوش «می‌خواندند». اما امروز برای مطالعه چنین متنی خواننده می‌تواند، بی‌میانجی و به‌قدر توان فکری

خود، با ترکیب تازه داده‌ها، دانسته‌ها و عوامل سازنده اثر، مانند چیدن و بازچیدن مهره‌های شطرنج، هربار معنای تازه‌ای به دست آورد. ترکیب‌بندی تازه، شبیه نهادن رنگ‌های جوراجور بر بوم نقاشی، صورت معنی‌دار تازه ایجاد می‌کند. ارمغان مور یکی از این صورت‌هاست؛ نوعی بازسازی داده‌ها برای بازخوانی کتاب، از جانب خواننده‌ای دوستدار. این که می‌بینید تفسیر و تأویلی است از شاهنامه در دو ساحت خودآگاه و ناخودآگاه؛ بدین شرح:

— بیان مفهوم «زمان» یا مثلاً تصور از مسیر تاریخ، فلسفه فرمانروایی، سرنوشت و خویشکاری انسان و مانند اینها، آن‌گونه که فردوسی می‌اندیشید؛ تفسیر «خودآگاه» شاعر در شاهنامه.

— جست‌وجوی سرچشمه ناپیدای این مفهوم‌ها و اندیشه‌ها که — هرچند مانند رودی پنهان در خاطره جمعی و ذهن شاعر جریان داشت — نه دانش زمان آنها را می‌شناخت و نه البته شاعر به آنها آگاهی داشت. این جست‌وجو، بازگشت به «اول»، تأویل «ناخودآگاه» شاعر است در شاهنامه. طرح تفسیر و تأویل شاهنامه در این جستار، روی آوردن به «اول» به سرآغاز زمان و بازآمدن به پایان و «نهی زمان» ویرانکار است. در اندیشه فردوسی چگونه می‌توان از این دام گریخت؟ چگونه سخن، نوشداروی مرگ و درمان درد نیستی است؟



اندیشه نگارش ارمغان مور و نثار آن به پیشگاه دانای توس سال‌ها پیش در ذهن من نطفه بست. آخرین مطالعه سراسری و بازخوانی کتاب به این قصد، نمی‌دانم چرا به‌خلاف معمول، از جلد هفتم شاهنامه چاپ مسکو و

با پادشاهی اسکندر، اشکانیان و سپس اردشیر، آغاز شد. اکنون که به گذشته می‌نگرم، گمان می‌کنم شاید علت توجهی بود که در نخستین سال‌های پس از انقلاب به ویژه به امر کشورداری در دوره ساسانیان و به تصور فردوسی از فرمانروایی و سیاست داشتم. این مطالعه همراه با یادداشت برداری، برگه‌نویسی و حاشیه‌زنی کنار کتاب در پایان جلد ششم و پادشاهی کیانیان، بیش از یک سالی به درازا کشید، تا آنکه در آبان ۱۳۶۶ (نوامبر ۱۹۸۷) یک دور به آخر رسید. پس از آن در خلال کارهای دیگر، البته تأمل در کتاب پیوسته ادامه داشت تا آنکه در تابستان ۱۳۸۰ (۲۰۰۱) نگارش این جستار آغاز شد. در میانه کار، یعنی از ماه می ۲۰۰۲ به ابتکار دوستی ارجمند - خانم سرور کسمایی - کلاسی خصوصی برای درس شاهنامه، هر دو هفته یک‌بار و هر بار دو ساعت، در آغاز با شرکت هشت تن از دوستان تشکیل شد که از آن میان چهار تن تا آخر، یعنی ژوئیه ۲۰۰۴ دوام آوردند. روش کار چنین بود که «درس‌نوشته» ها، یعنی فصل‌های همین جستار گفته و به بحث گذاشته و روی نوار ضبط می‌شد. همچنین به مناسبت و در مقایسه دو برداشت متفاوت از حقیقت و نیز اعتبار واقعیت در فرهنگ ما و غربیان، دامنه گفت‌وگو به صورت اشاره‌های پراکنده به ادب مغرب‌زمین نیز می‌کشید.

سه فصل ارمغان مور پیش از این در فصلنامه ایران‌نامه (سال بیستم، شماره‌های ۱ و ۴ - سال بیست و یکم، شماره ۳) منتشر شد، که با افزودن تأملاتی در فاصله دو چاپ، اینک تمام‌تر در اینجا آمده است.

دوست ارجمندم جلیل دوستخواه پس از خواندن دو فصل، نکات سودمندی را یادآور شدند که بیشتر آنها به کار گرفته شد. در مراجعه به شاهنامه همه‌جا از چاپ «شاهنامه به کوشش جلال خالقی مطلق» به‌نشانه

«د=دفتر، و سپس شماره صفحه» (مثلاً: د ۱، ص ۱۲، یعنی دفتر یکم، صفحه ۱۲) استفاده شده. در بخش‌هایی که هنوز این تصحیح به چاپ نرسیده به همان ترتیب، «ج» به‌نشانه جلد و پس از آن شماره صفحه در شاهنامه چاپ مسکو می‌آید.

۸۳/۹/۲۵

۱۵ دسامبر ۲۰۰۴